

به کدامین گناه؟

روی سخنم با توست که خود را اشرف مخلوقات دانسته و به نام مقدس(انسان) بر دیگر موجودات افتخار می نمائی. روی سخنم با توست که خود را ایرانی و وارث فرهنگی غنی و متعالی می خوانی. روی سخنم با توست که معتقد به شریعت مقدسه اسلامی و به پیروی از حضرت محمد(ص) بر خود می بالی. روی سخنم با توست در هرجائی از این کره خاکی که زندگی می نمائی ، توئی که باورهای گوناگون داری و به روش خود بر باورهایت پای می فشاری.

من نیز انسانم از جنس تو، ایرانیم، هموطن تو، به خداوند یکتا باور دارم ، آنچنان که تو باور داری، و به مقدسات عالم احترام میگذارم ، همانگونه که تو آنها را محترم می شماری

من بهائیم ، خود را متفاوت نمی دانم و بر حقوق انسانی خود باور دارم گر چه سالهاست که از آن محرومم (حق تحصیل، حق کار، حق آرامش و رفاه، حق ابراز عقیده، حق دفاع از خود در مقابل تهمتهای ناروا و حق...).

من بر باورهای خود استوارم و بواسطه این استواری است که بی مهریهای فراوان دیده ام. گاه حبس زمانی تبعید، گاه از دست دادن عزیزان و زمانی در معرض ظلمهای بیشمار بوده ام. اما این بار با تو از بيمهري زمانه ميگويم آنچه حتی بيانش قلم را می فشارد و بغض راه گلويم را سخت می بندد. شاید مرهمی شوی بر دردهایم و تسلائی باشی برای غصه هایم. اینبار از چهره کریه تعصب مینویسم که آنچنان چشمهای آدمیان را آلوده می سازد که حتی موی سپید، چهره ای سالخورده، هیکلی نحیف، و ضعف کهولت را نادیده می انگارد و دست ظلم بر پیکر پیرمردی ناتوان فرو می آورد. پیرمردی مهربان که سالهای سال در یکی از روستاهای بی نام و نشان این سرزمین زندگی نموده و همواره مهر بخشیده و صداقت و امانت به هموعان خود هدیه نموده است. پیرمردی که با وجود کهولت سن و ضعف بینائی و ناتوانی در انجام بسیاری از امور، هنوز ماندن در دیار پدری را بر کوچ کردن به دیاری دیگر و زندگی نمودن در رفاه و آسایش ترجیح می دهد و حتی حاضر نیست مهمان فرزندانش در دیار غربت باشد و ماندن را

نشانی از وفا و وفاداری به این سرزمین مقدس و مردمانش می داند. او محمد حسین نخعی نام دارد و قریب به 24 سال است که در خوسف بیرجند سکونت نموده است. او همواره به جز خدمت به همنوع فکر و ذکری ندارد و در عین کهولت در سالهای سخت پیری مراقبت از همسری ناتوان را که به بیماری آلزایمر نیز مبتلا است، برعهده دارد و دست بر قضا پیری عصاکش پیری دیگر است.

حال به کدامین گناه به منزلش که محل امن اوست می ریزند، خانه اش را تاراج می نمایند، قلبش را می شکنند و محبتش را با عداوت و وفاداریش را با بی وفائی پاسخ می دهند و این پیرمرد 85 ساله را ، بدون توجه به شرایط جسمانی و نیازش به دارو، و علی رغم نیاز همسر ناتوان 88 ساله اش به محبت او ، به زندان ظلم می افکنند؟ و عزیزانش را در این چند روز در بیخبری کامل نگاه میدارند؟

چگونه است اینان که به اسلام مقدس باور دارند حتی برطبق معتقدات خود نیز رفتار نمایند؟ مگر نشنیده اند که حضرت رسول می فرمایند:

« پیران مایه خیر و برکت زندگی بوده و وجودشان در

میان جمع و خانواده همچون پیامبری در میان امت

است.»

مگر باور ندارند که حضرت علی (ع) می فرمایند:

یکرم العالم لعلمه و الکبیر لسنه»؛.

دانشمند را به خاطر علمش و بزرگسال را به خاطر سن او، باید احترام کرد.

اگر بر این باوریم که جملگی انسانیم به یاد آوریم که بنی آدم اعضای یکدیگرند و نمی توانند نسبت به یکدیگر بی تفاوت باشند.

اگر بر این باوریم که فرهنگی دیرینه داریم، به یاد آوریم که مهر و محبت و خیر و انسانیت از ویژگیهای این فرهنگ است

و اگر بر این باوریم که مسلمانیم به یاد آوریم که امیر المؤمنین می با مؤمنین به ایثار رفتار کن و با سایر مردم به انصاف

و اگر بهائیان در زمره سایر مردمانند خواست زیادی نیست که تقاضای انصاف داشته باشند و حقا که محبوبترین اشیاء در نزد خداوند انصاف است پس خداوندا

"امراء را عدل عنایت فرما و علماء را انصاف"